

نقش و نگار ایران بر تار و پود چکامه‌های پاول فلمینگ (قرن هفدهم میلادی)

سید علی مکی^۱

چکیده

هنگامی که نام یک سرزمین و توصیف آن در آثار یکی از نامدارترین شاعران سرزمین دیگر نمایان میشود، به امری قابل توجه و حائز اهمیت مبدل میگردد. توصیف ایران در اشعار پاول فلمینگ نمونه‌یی از ایندست است. پاول فلمینگ، شاعر بلندآوازه دوره ادبی باروک آلمانی در قرن هفدهم، به همراه یک هیئت بازرگانی از ایالتی در شمال آلمان، آهنگ سفر به ایران کرد. وی در طول مدت اقامتش در ایران که هفده ماه بطول انجامید، تلاش کرد برخی از مشاهدات خویش و نیز اتفاقاتی را که در طی این مدت برای وی و همراهانش رخ داده و همچنین برداشت خود از ایران زمین را با ظرافت و ذوق شاعرانه‌اش در قالب چکامه‌هایی به زبان آلمانی و به زبان لاتین بیان نماید. وی علاوه بر اینکه بارها به نام ایران، شهرها و طبیعتش اشاره نموده، از پیشینه تاریخی و باستانی و برخی از چهره‌های سرشناس ایران نیز سخن بمیان آورده است. نگارنده نوشتار حاضر تلاش نموده ایران و توصیف آن را در میان برخی از چکامه‌های پاول فلمینگ که به زبان لاتین سروده شده است، مورد بررسی و واکاوی قرار دهد.

کلید واژگان

پاول فلمینگ؛ آدام اولثاریوس؛ ایرانشناسی؛ شرق‌شناسی؛ دوره ادبی باروک آلمانی؛ زبان لاتین؛ چکامه

مقدمه

آشنایی کشورهای آلمانی زبان با ایران به سفرهای سیاحانی بازمی‌گردد که طی آنها از ایران دیدن شده و رخدادها و تجربیات گوناگونی بوقوع پیوسته و ثبت شده است. یکی از این سفرها که در نوع خود حائز اهمیت است، سفر هیئت بازرگانی ایالت شلسویش- هولشتاین^۱ آلمان در قرن هفدهم میلادی می‌باشد. پاول فلمینگ^۲ که در زمره^۳ یکی از مهمترین چهره‌های ادبی آلمان قرار دارد، به همراه آدام اولتاریوس^۴، این هیئت را همراهی میکردند. این هیئت که اهداف تجاری خویش را دنبال مینمود، آهنگ سفر به ایران کرد (برای آگاهی بیشتر در اینباره ر.ک: اولتاریوس، ۱۳۸۵: مقدمه). خاطر نشان می‌گردد که ایران در عصر صفویان بویژه در زمان شاه صفی، میزبان شمار فراوانی از بازرگانان و مقامات بلندپایه سیاسی کشورهای گوناگون بخصوص کشورهای اروپایی بود. این کشورها بنابر سیاستهای خویش برای گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با ایران، هیئتهای گوناگونی را اعم از سیاسی و بازرگانی، به دربار شاهان صفوی گسیل میداشتند. اگرچه این سفر برای هیئت آلمانی نتیجه‌ی را در بر نداشت ولی دو دستاورد بزرگ و بسیار مهم داشت که تا امروز از آنها یاد میشود؛ یکی سفرنامه^۵ آدام اولتاریوس و دیگری چکامه‌های پاول فلمینگ بود که بررسی و واکاوی برخی از این چکامه‌ها محور اصلی نوشتار حاضر میباشد.

در باب اهمیت این پژوهش باید این نکته را خاطر نشان کرد هنگامی که در مجامع علمی کشورمان بویژه محافل ادبی، نامی از ادبیات کشورهای آلمانی زبان برده میشود، در بیشتر موارد مخاطب را به یاد شخصیت‌های برجسته‌ی همچون گوته^۶، شیلر^۷، برشت^۸، گراس^۹، زگرس^{۱۰} و ولف^{۱۱} می‌اندازد (هر کدام از این افراد دارای آثار و تألیفات برجسته‌ی هستند که برای مخاطب ایرانی حاوی اهمیت و ارزش میباشد) و بندرت مخاطب را به یاد چهره‌هایی همچون پاول فلمینگ، مارتین

-
1. Schleswig-Holstein
 2. Paul Fleming
 3. Adam Olearius
 4. Johann Wolfgang von Goethe
 5. Johann Christoph Friedrich von Schiller
 6. Bertolt Brecht
 7. Günter Grass
 8. Anna Seghers
 9. Christa Wolf

اوپیتس^۱، آندره آس گریفوس^۲ و آوگوست بوزه^۳ می‌اندازد. از دیدگاه‌های متفاوت میتوان به این موضوع نگریت و دلایلش را ریشه‌یابی کرد. همگی این چهار شخصیت برجسته ادبی متعلق به دوره ادبی باروک^۴ آلمانی هستند و یکی از دلایلی که در این خصوص نقش پررنگی دارد، تعداد بسیار کم مطالعات و پژوهشهایی است که در حوزه ادبیات باروک آلمانی، بویژه مرتبط با موضوع ایران، انجام گرفته و کمبود اینگونه پژوهشها بسیار ملموس است. هدف از ارائه نوشتار حاضر این است که با بررسی برخی از چکامه‌های پاول فلمینگ، علاوه بر نشان دادن اهمیت سرودن این چکامه‌ها توسط وی، ارزش و اهمیت و ظرفیت بالای این دوره ادبی برای پژوهشهای بیشتر در ارتباط با موضوع ایران بیان گردد.

چکامه‌هایی که پاول فلمینگ در مورد ایران سروده است را میتوان به دو بخش زبان آلمانی و لاتین تقسیم نمود. پژوهشهایی که بطور جدی و اساسی چکامه‌های آلمانی وی را مورد بررسی و واکاوی قرار داده‌اند بسیار اندک و انگشت‌شمار هستند؛ برای نمونه حمید تفضلی در بخش کوتاهی از کتاب خویش تحت عنوان *گفتمان آلمانی ایران*^۵ به بررسی برخی از این چکامه‌ها پرداخته است. تاکنون نخستین پژوهشی که بشکل اساسی و مفصل چکامه‌های زبان آلمانی فلمینگ را در ارتباط با موضوع ایران مورد واکاوی قرار داده، توسط نگارنده نوشتار حاضر تحت عنوان *تصویر ایران در سروده‌های پاول فلمینگ*^۶ به رشته تحریر درآمده که در واقع موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشد وی و به زبان آلمانی بوده است.

در برخی از مقالات فارسی تحت عنوان موضوعی دیگر تنها به نام پاول فلمینگ بعنوان یکی از همراهان هیئت آلمانی اشاره شده و در برخی، علاوه بر این به ترجمه کوتاهی از یکی از چکامه‌های آلمانی وی پرداخته شده ولیکن بدون بررسی و واکاوی دقیق چکامه موردنظر. در خصوص چکامه‌های لاتین وی وضعیت متفاوت است، زیرا تاکنون در داخل کشورمان هیچ پژوهشی در این خصوص انجام نشده و در خارج از کشور بویژه آلمان نیز تنها در مقالاتی در ارتباط با موضوعی دیگر به نام ایران اشاره شده و در مواردی نیز به بررسی چکامه‌یی که نامی از

1. Martin Opitz

2. Andreas Gryphius

3. August Bohse

4. Barock

5. Der deutsche Persien.Diskurs

6. Das Persien.Bild in Gedichten von Paul Fleming

ایران در آن برده شده، پرداخته شده است؛ برای مثال کتاب کاری که یک چکامه‌سر/میتواند!^۱ متشکل از مجموعه مقالات مرتبط با آثار و زندگی فلمینگ، نمونه‌یی در این خصوص می‌باشد. چکامه‌هایی که در این نوشتار بررسی خواهد شد، از اشعار لاتین وی گلچین شده است و این امر بدلیل کثرت تعداد این نوع چکامه‌ها و یافتن نشانه‌های بیشتر و دقیقتر در ارتباط با موضوع ایران می‌باشد. همانگونه که بیشتر بیان گردید، ارائه نشدن پژوهشی اساسی مبنی بر بررسی چکامه‌های لاتین پاول فلمینگ که مرتبط با موضوع ایران باشد، یکی دیگر از دلایلی بود که این پژوهش بر روی این دسته از چکامه‌ها تمرکز کرد. از اینرو خاطر نشان می‌گردد که نوشتار حاضر، نخستین پژوهش جدی در ارتباط با بررسی چکامه‌های لاتین فلمینگ در خصوص موضوع ایران می‌باشد. باید این نکته را یادآور شد که در انجام این پژوهش محدودیتهایی وجود داشته که یکی از آنها زبان بیانی بود که فلمینگ برای سرودن چکامه‌های لاتینش برگزیده است. او در اکثر چکامه‌های لاتین خویش از تعابیر و مفاهیمی استفاده نموده که خواننده باید برای دستیابی به مفهوم اصلی آن، تلاش و کنکاش زیادی نماید. در همین ارتباط نگارنده بر آن شد که بمنظور ارائه ترجمه‌یی با تراز عالی و روان، با اساتید برجسته زبان و ادبیات لاتین در دانشگاههای آلمان و سوئیس همکاری تحقیقاتی هدفمند و مؤثری را آغاز نماید؛ بطوری که ابتدا چکامه مورد نظر بوسیله این اساتید به زبان آلمانی ترجمه شد و توضیحات تکمیلی در تبیین مفاهیم و تعابیر بکار رفته نیز داده شد و سپس توسط نگارنده نوشتار حاضر از زبان آلمانی به فارسی برگردانده شد. اساتیدی که در این پژوهش همکاری داشتند عبارتند از: خانم پروفیسور کلاودیا وینر از دانشگاه مونیخ^۲، آقای پروفیسور تورستن بورکارت از دانشگاه کیل^۳ و آقای پروفیسور یورگن بلنسدورف از دانشگاه ماینس^۴.

مروری بر زندگی پاول فلمینگ

پاول فلمینگ در ۵ اکتبر ۱۶۰۹م. در شهر کوچکی بنام هارتنتشتاین^۵ در ایالت زاکسن^۶ آلمان چشم به جهان گشود. پدرش آبراهام فلمینگ^۷، مدیر و آموزگار مدرسه‌یی در هارتنتشتاین بود و

1. Was ein Poëte kan!

2. Prof. Dr. Claudia Wiener, Ludwig - Maximilians-Universität München

3. Prof. Dr. Thorsten Burkard, Christian-Albrechts-Universität zu Kiel

4. Prof. Dr. Jürgen Blänsdorf, Johannes Gutenberg-Universität Mainz

5. Hartenstein

6. Sachsen

7. Abraham Fleming

مادرش دوروتا مولر^۱ پیش خدمت یک کنتس بود. هنگامی که او شش سال داشت، خانواده‌اش بخاطر انتصاب شغلی پدرش در سال ۱۶۱۵ به شهر توپس آفرسدورف^۲ نقل مکان کرد. یک سال پس از اقامت در این شهر، در سال ۱۶۱۶ م. مادرش چشم از جهان فروبست و این پیشامد ناگوار برای پاول فلمینگ بسیار دردناک بود. او آموزشهای نخستین خود را نزد پدر آموخت و در سن هفت سالگی به مدرسه^۳ میتویدا رفت. او در این مدرسه زیر نظر و راهنمایی مدیر آن، ماتياس فليهر^۴ به تحصیل پرداخت. ماتياس فليهر، پاول فلمینگ را با شعر رومی آشنا ساخت و او را در نخستین تلاشهای خود در فن سرایندگی زبان لاتین، راهنمایی نمود. (Oesterley, 1885: 4). در سال ۱۶۲۲ م. پدرش او را به مدرسه^۵ توماس^۵، که مدرسه‌یی بسیار سرشناس در لایپتسیش^۶ بود فرستاد، زیرا «خیلی زود پدرش و ماتياس فليهر دریافتند که آموزشهای مدرسه^۷ میتویدا برای او بسنده نمیکند» (Lappenberg, 1865: 855). وی تحصیل خویش را در این مدرسه تحت آموزش مدیرانش، زباستیان کرل^۷ و یوهان مرک^۸ آغاز نمود، ولی آموزگاری که در این مدرسه تأثیر شگرفی بر وی گذاشت، یوهان هرمان شاین^۹، نوازنده^۹ اورگ مدرسه بود. او فلمینگ را با آثار غنایی و موسیقی آشنا نمود و فلمینگ نیز کلاسهای درس او را با جدیت و قاطعیت دنبال مینمود. شاین نوازنده‌یی سرشناس بود و با دیگر نوازندگان و موسیقیدانان برجسته شهر ارتباط تنگاتنگی داشت و توانست فلمینگ را با برخی از این افراد آشنا سازد. فلمینگ در پایان سال ۱۶۲۳ م. در دانشگاه لایپتسیش ثبت نام نمود که در واقع یک پیش ثبت نام بود تا دانشگاه تحقیقات خود را در مورد داوطلبان و استعداد تحصیلی آنها انجام دهد و در صورت نتیجه مثبت، پذیرش نهایی از داوطلبان انجام پذیرد. وی از سال ۱۶۲۲ م. تا ۱۶۲۸ م. در مدرسه^{۱۰} توماس به تحصیل پرداخت و پس از آن موفق شد که در دانشگاه لایپتسیش پذیرفته شود و در ترم زمستانی ۱۶۲۹-۱۶۲۸ م. با قید سوگند، تحصیل خود را بطور رسمی آغاز نماید و همزمان به تحصیل در فلسفه و پزشکی

1. Dorothea Müller

2. Topseiffersdorf

3. Die Schule zu Mittweida

4. Matthias Fliher

5. Thomasschule

6. Leipzig

7. Sebastian Krell

8. Johann Merk

9. Johann Herrmann Schein

پردازد. وی نخست به فراگیری علمی همچون مباحثه^۱، فن سخنوری^۲ و همچنین سرودن شعر پرداخت و در فوریه ۱۶۳۱ م. موفق شد تا نخستین چکامه بلندش را تحت عنوان سروده میلاد مقدس برای عیسی مسیح^۳ به زبان لاتین بسراید. او در سال ۱۶۳۲ م. موفق به گرفتن مدرک کارشناسی هنرهای زیبا شد و بلافاصله تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد را آغاز کرد و در سال ۱۶۳۳ م. موفق به گرفتن مدرک کارشناسی ارشد هنرهای آزاد و فلسفه شد. ولی در تحصیل رشته پزشکی نتوانست به کامیابی برسد. ناگفته نماند که یکی دیگر از افراد تأثیرگذار در زندگی فلمینگ، گئورگ گلوگر^۴ بود که در سال ۱۶۲۹ م. در دانشگاه لایپتسیش با او آشنا شد. گلوگر کتاب شعر آلمانی^۵ مارتین اوپیتس را به وی آموزش داد و او را در سرودن شعر راهنمایی نمود. در سال ۱۶۳۳ م. «جنگهای سی ساله»^۶ به نزدیکیهای لایپتسیش رسید و این شهر دیگر جای امنی برای ماندن نبود. در همین سال او به پیشنهاد آدام اولتاریوس، که یکی از دوستان او و همچنین یکی از استادان حاضر در جلسه دفاع کارشناسی ارشد وی بود، به ایالت شلسویش- هولشتاین در شمال آلمان نقل مکان کرد. در همان سال بود که دوک این ایالت، فریدریش سوم^۷، تصمیم گرفت هیئتی بازرگانی را به ایران و روسیه گسیل نماید. فلمینگ نیز در این هیئت با کمک آدام اولتاریوس به سمت ناظر و پیشکار دربار منصوب شد. سفر پاول فلمینگ به روسیه و ایران بر روی هم شش سال بطول انجامید و در طول این دو سفر رخدادهای مهمی در زندگی او روی داد که یکی از آنها، آشنایی با خانواده نیهاوزن^۸ در شهر روال^۹ بود. خانواده نیهاوزن یکی از خانواده‌های مهم و سرشناس این شهر بود و پاول فلمینگ با دختر دوم این خانواده، الزابه^{۱۰}، نامزد کرد تا پس از بازگشت از سفر ایران با او ازدواج کند. ولی بخاطر طولانی شدن سفر، او با شخص دیگری ازدواج نمود. گرچه وی در این عشق ناکام ماند، اما سفر او به ایران تأثیر ژرفی بر جان و روان او برجای گذارد. او در سفر خویش به ایران، از شهرها و روستاهای گوناگونی بازدید کرد

1. Dialektik
2. Rhetorik
3. Jesu Christo S. Natalitium
4. Georg Gloger
5. Das Buch von der Deutschen Poeterey
6. Dreißigjähriger Krieg
7. Friedrich III.
8. Niehausen
9. Reval
10. Elsabe

و با آداب و رسوم بخشی از مردم ایران زمین آشنا شد؛ بگونه‌یی که احساسات شاعرانه‌اش او را به سرودن سروده‌های زیبا در مورد ایران و زیباییهایش سوق داد. وی در هنگام بازگشت از سفر ایران در سال ۱۶۳۹م، با آنا^۱ خواهر کوچک الزابه، نامزد کرد و پس از آن به آلمان بازگشت. همانگونه که پیشتر بیان شد، پاول فلمینگ نتوانست در رشته پزشکی موفقیتی را بدست آورد، به همین خاطر تصمیم گرفت به هلند برود و در دانشگاه لایدن^۲ به تحصیل در پزشکی بپردازد. وی سرانجام موفق شد در ۲۳ ژانویه ۱۶۴۰م، مدرک دکترای پزشکی خود را دریافت نماید و پس از آن راهی سرزمین پدریش شد و در ۲۰ مارس ۱۶۴۰م در هامبورگ اقامت گزید، ولی پیوند ازدواجش با آنا نیهاوزن به سرانجام نرسید، زیرا پس از زمان کوتاهی از بازگشتش، در ۲ آوریل ۱۶۴۰م چشم از این جهان فرو بست و بازهم در رسیدن به عشقش ناکام ماند. پاول فلمینگ با اینکه در سن کمی درگذشت ولی چکامه‌های بسیار زیبا و پرمعنایی را از خود برجا گذاشت؛ بگونه‌یی که وقتی از دوره ادبی باروک و بویژه شعر در دوره باروک سخن می‌آید، نام پاول فلمینگ در کنار بزرگان دیگر این دوره همچون مارتین اوپیتس، زیمون داخ^۳، آندره آس گریفیوس و آوگوست بوخنر^۴ جای می‌گیرد. شاید یکی از دلایل آن این باشد که چکامه سرودن، شغل اصلی پاول فلمینگ نبوده است، زیرا او در فلسفه و پزشکی تحصیل کرده بود و انگیزه مادی برای سرودن چکامه‌های خویش نداشت. پس آنچه را که ما میتوانیم از چکامه‌های وی دریابیم این است که او با تمام وجود و احساسش آنها را سراییده است و نگرش او به ایران، نگاهی واقع‌گرایانه بوده و حقیقت را همانگونه که دیده بیان کرده است. در بخش بررسی چکامه‌ها، در اینباره بیشتر سخن خواهیم گفت.

مروری کوتاه بر زندگی آدام اولتاریوس

آدام اولتاریوس در سال ۱۵۹۹م در شهر آشرسلبن^۵ چشم به جهان گشود. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در زادگاهش به پایان رسانید و سپس در سال ۱۶۲۰م راهی لایپتسین شد تا در رشته الهیات در دانشگاه لایپتسین به ادامه تحصیل بپردازد. افزون بر الهیات او به فراگیری فلسفه،

1. Anna
2. Leiden
3. Simon Dach
4. August Buchner
5. Aschersleben

ریاضیات، فیزیک و علوم طبیعی نیز پرداخت. وی در سال ۱۶۲۷م، موفق به دریافت مدرک کارشناسی ارشد در رشته الهیات شد و در سال ۱۶۳۰م بعنوان نایب رئیس مدرسه نیکولای^۱ در لایپتسیش مشغول به کار شد و در سال ۱۶۳۲م بعنوان دستیار در دانشکده فلسفه دانشگاه لایپتسیش به کار گمارده شد.

با شدت گرفتن جنگ‌های سی‌ساله در مرکز آلمان «فیلیپ کروسیوس^۲ در آغاز سال ۱۶۳۳ در لایپتسیش به اولتاریوس پیشنهاد کرد که به استخدام در دربار دوک فریدریش سوم در آید» (Geier, 2004:71) و اولتاریوس نیز این پیشنهاد را پذیرفت و به آنجا رفت. وی در سال ۱۶۳۳م به سمت منشی و مشاور دوک در هیئت بازرگانی هولشتاین منصوب شد و پس از بازگشت از سفر ایران و روسیه، در سال ۱۶۴۰م ازدواج کرد و با وجود پیشنهاد بسیار خوب تزار روسیه در سال ۱۶۴۳م برای بکارگیری وی بعنوان ستاره‌شناس و نقشه‌کش دربار تزار روسیه، او این پیشنهاد را رد کرد و تا پایان عمر خویش در کاخ گوتورپ^۳ در خدمت دوک هولشتاین و جانشینش ماند. وی نخست بعنوان ریاضیدان دربار و سپس در سال ۱۶۴۹م بعنوان کتابدار کتابخانه دربار منصوب شد. وی سرانجام در ۲۲ فوریه ۱۶۷۱م چشم از جهان فرو بست. باید به این نکته اشاره نمود که علاقه او به فرهنگ ایران زمین بقدری زیاد بود که «پس از بازگشتش به هولشتاین، خود به تنهایی یک خانه ایرانی را برای پارک کاخ گوتورپ طراحی نمود» (Polaschegg, 2005:198).

باید به این نکته توجه داشت آنچه که سبب شد نام آدام اولتاریوس را بر سر زبانها بیاندازد، یکی سفرنامه ایران و روسیه وی بود و دیگری ترجمه گلستان سعدی بود. وی در مدت اقامتش در ایران تلاش نمود تا مشاهداتش را در قالب یک سفرنامه به رشته تحریر درآورد که دربرگیرنده اطلاعات مهمی از قبیل آداب و رسوم شهرها و روستاهای گوناگون ایران در دوره صفویه میباشد. اهمیت این سفرنامه هنگامی نمایان میشود که «گوته نیز برای نگارش دیوان غربی- شرقی خود به سفرنامه اولتاریوس متکی بوده است» (Ibid).

1. Nikolaischule
2. Philipp Crusius (Kruise)
3. Gottorp

چاپ نخست^۱ سفرنامه در سال ۱۶۴۷ م. و چاپ دوم^۲ در سال ۱۶۵۶ م. انجام پذیرفت. اولتاریوس هم در چاپ اول و هم در چاپ دوم سفرنامه‌اش در چندین مورد هم به نام فلمینگ اشاره کرده و هم اشعار لاتین و آلمانی او را بکار برده است؛ برای نمونه او در جایی از چاپ دوم سفرنامه خویش بیان میکند: «در روز حرکتمان، من به همراه هارتمان گراهام^۳ و فلمینگ عزیزم بسوی عالی‌قاپو رفتیم» (Olearius, 1656:690). این واقعه مربوط به روز حرکت هیئت از اصفهان و ترک این شهر بود و اولتاریوس به همراه هارتمان گراهام، پزشک هیئت و فلمینگ که با هر دو نفر، دوستی نزدیک و صمیمی داشت، برای دیدن عمارت عالی‌قاپو، عازم این بنای دیدنی شدند. اولتاریوس در سال ۱۶۵۴ م.^۴ ترجمه گلستان سعدی را به چاپ رساند و با استقبال همگانی مواجه شد، زیرا از سویی این ترجمه برخلاف ترجمه اوکسن باخ^۵، ترجمه تمام گلستان سعدی را در برمیگرفت و از سوی دیگر با کمک شخص ایرانی بنام «حق وردی»^۶ (Szyrocki, 2010:159) انجام پذیرفته بود.

شرح سفر هیئت آلمانی به ایران (۱۶۳۸-۱۶۳۶ م.)

«بررسیهای تاریخی نشان داده است که اولین روابط ایرانیان و قوم ژرمن در زمان شاهان اشکانی پدید آمد و یک نوع رابطه مبتنی بر اتحاد بدون عهدنامه میان ایران و آلمان تا عهد ساسانی ادامه داشت، ولی بطور مستند روابط ایران و آلمان تاریخ پانصدساله دارد» (تقی‌زاده انصاری،

1. *Offt begehrte Beschreibung Der Newen Orientalischen Reise / So durch Gelegenheit einer Holsteinischen Legation an den König in Persien geschehen. Worinnen Derer Orte vnd Länder / durch welche die Reise gangen / als fürnemblich Rußland / Tartarien und Persien / sampt ihrer Einwohner Natur / Leben vnd Wesen fleißig beschrieben / vnd mit vielen Kupfferstücken / so nach dem Leben gestellt / geziert. Item ein Schreiben des Wol Edeln Johan Albrecht Von Mandelslo / worinnen dessen Ort Indianische Reise über den Oceanum enthalten. Zusamt eines kurtzen Berichts von jetzigem Zustand des eussersten Orientalischen König Reiches Tzina. Schleswig 1647.*

2. *Vermehrte Neue Beschreibung Der Muscovitischen vnd Persischen Reyse: So durch gelegenheit einer Holsteinischen Gesandtschaft an den Russischen Zaar vnd König in Persien geschehen. Worinnen die gelegenheit derer Orte und Länder / durch welche die Reise gangen / als Liffland / Rußland / Tartarien / Meden vnd Persien / sampt dero Einwohner Natur / Leben / Sitten / Hauß=Welt= und Geistlichen Stand mit fleiß aufgezeichnet / vnd mit vielen meist nach dem Leben gestellten Figuren geziert / zu befinden. Schleswig 1656.*

3. Hartmann Graham

4. *Persianische Rosenthal in welchem viel lustige Historien, scharffsinnige Reden und nützliche politische Regeln und sprüchwörter in persianischen Sprache beschrieben. Schleswig 1654*

5. Johann Friedrich Ochsenbach

6. Hakwirdi

۱۳۸۶: ۷۵). شاه اسماعیل اول، بنیانگذار دودمان صفویان در ۱۱ سپتامبر ۱۵۲۳ م. نامه‌یی به کارل پنجم^۱، پادشاه وقت امپراتوری مقدس رومی ملت آلمانی^۲، نوشت. وی که این نامه را پس از شکست از سلطان سلیم اول عثمانی در جنگ چالدران نگاشت، درخواست خویش را برای بستن پیمان‌نامه‌یی میان دو کشور مطرح کرد. در آن زمان حکومت عثمانی بعنوان یک قدرت تهدیدکننده برای کشورهای اروپایی همچون آلمان و ایران بشمار می‌آمد و بستن یک پیمان‌نامه سیاسی و پیوند بیشتر میان این دو کشور می‌توانست افزون بر افزایش قدرت هر دو کشور برای رویارویی با عثمانیان، زمینه را برای ایجاد و گسترش روابط در زمینه‌های دیگر همچون روابط اقتصادی و فرهنگی فراهم نماید. نامه‌نگاریهای دیگری نیز در زمان شاه طهماسب اول و شاه عباس اول صورت گرفت تا سرانجام در ۲۰ اکتبر ۱۶۰۰ م. رابطه رسمی سیاسی و دیپلماتیک میان شاه عباس اول و رودلف دوم^۳ برقرار شد و از این تاریخ بود که مناسبات میان دو کشور وارد فصل تازه‌یی گشت.

ایران در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی آماجگاه شمار فراوانی از مسافران کشورهای گوناگون، بویژه کشورهای اروپایی بود و این دلایل گوناگونی داشت که زیولا شوستر- والزر^۴ در اثر خود تحت عنوان ایران دوره صفوی در آیین سفرنامه‌های اروپایی^۵ به‌طور مفصل به بیان آن پرداخته است. داد و ستد ابریشم در زمان شاه صفی صفوی، تجارتی پرسود بشمار می‌آمد و کشورهای اروپایی همانند انگلستان، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، سوئد، فرانسه و هلند مقامات بلندپایه سیاسی خود را جهت برقراری روابط سیاسی و تجاری و گرفتن امتیاز آن به دربار شاه صفی روانه میکردند. گسیل یک هیئت آلمانی برای تجارت با ایران، در سال ۱۶۳۳ م. توسط دوک هولشتاین، فریدریش سوم، شکل گرفت. وی به انگیزش «اوتوبروگهمان»^۶ (Oesterley, 1885:222) تصمیم گرفت تا هیئتی را به ایران روانه کند. هدف از فرستادن هیئت بازرگانی به ایران، خرید ابریشم از ایران و شکستن انحصار این تجارت از هلندیان بود. «دوک هولشتاین مایل بود تا در داد و ستد پرسود خاور زمین ورود پیدا کند و در این مورد میخواست قراردادهایی با ایران برای

1. Karl V

2. Das Heilige Römische Reich Deutscher Nation

3. Rudolf II.

4. Sibylla Schuster-Walser

5. Das safawidische Persien im Spiegel europäischer Reiseberichte

6. Otto Brüggemann

معاهده تجاری و با روسیه برای گذر آزاد بازرگانان خویش از خاک این کشور منعقد سازد» (Brenner, 1990:125).

در حقیقت، دوک هولشتاین میخواست با گشایش راه بازرگانی تازه‌یی با ایران داد و ستد کند، بگونه‌یی که با بستن قراردادی با ایران از این کشور ابریشم خریداری نماید و آن را از خاک روسیه و دریای بالتیک به آلمان منتقل کند. از اینرو وی تصمیم گرفت تا در سال ۱۶۳۳ م. هیئتی را نخست به روسیه روانه سازد تا با تزار روسیه، میخائیل فدروویچ رومانوف^۱، درباره پروانه گذر از خاک این کشور به گفتگو بپردازد. سرپرستی این هیئت ۳۴ نفره بر عهده اتو بروگه‌مان و فیلیپ کروسوس بود. این هیئت در ۹ نوامبر ۱۶۳۳ م، حرکت خود را از بندر هامبورگ آغاز کرد و سرانجام در ۱۹ اوت ۱۶۳۴ م در دربار تزار روسیه حضور یافت و هدایای دوک هولشتاین به تزار تقدیم شد و پس از این جلسه، نشستهای دیگری با حضور سفیران هیئت و افراد دربار تزار برگزار گردید و سرانجام در نشست پایانی در ۱۹ دسامبر ۱۶۳۴ م تزار به آنها ابراز داشت که در صورتی پروانه گذر از خاک روسیه را به هیئت خواهد داد که «سران هیئت پس از بازگشت از ایران دوباره با او ملاقات و مذاکره کنند و قرارداد مودت بین روسیه و شاهزاده‌نشین هلشتاین را نیز همان موقع از او دریافت دارند و با خود ببرند» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۸).

فریدریش سوم، پس از بازگشت این هیئت از روسیه، فرمان آماده‌سازی هیئتی برای روانه کردن به ایران را صادر کرد. این هیئت از ۱۲۶ نفر تشکیل شده بود که آدام اولتاریوس و پاول فلمینگ را نیز شامل میشد. هیئت در ۲۲ اکتبر ۱۶۳۵ م حرکت خود را از هامبورگ آغاز کرد و پس از رویارویی با چند طوفان سهمگین سرانجام در ۲۸ مارس ۱۶۳۶ م به مسکو رسید و در طی شش ماه اقامت در این شهر، گفتگوها و مذاکراتی را با دربار تزار انجام داد و سرانجام موفق شد پروانه گذر از خاک روسیه را دریافت نماید و مسکو را در ۲۰ مه ۱۶۳۶ م به مقصد ایران ترک کند. هیئت پس از مواجهه با طوفانی سهمگین در دریای خزر ۱۴ نوامبر ۱۶۳۶ م پا به خاک ایران گذاشت و پس از گذر از شماخی، اردبیل، سلطانیه، قزوین، قم و کاشان در ۳ اوت ۱۶۳۷ م وارد اصفهان، پایتخت ایران شد و پس از اقامتی چهار ماهه در این شهر و حضور در دربار شاه‌صفی و انجام یکسری مذاکرات با دربار و شخص شاه در انجام مأموریت خویش کامیاب نشد و سفر نتوانستند پیمان‌نامه‌یی با شاه‌صفی در خصوص با خرید ابریشم منعقد سازند و از همینرو، مأموریتشان پایان

1. Michael Feodorowitsch Romanow (Михаил Федорович Романов)

یافت و در ۲۱ دسامبر ۱۶۳۷م این شهر را ترک کردند. هیئت در بازگشت خویش مسیر دیگری را برگزید؛ بطوری که پس از ترک اصفهان و گذر از کاشان، قزوین، راه شمال را انتخاب کردند و پس از عبور از رودبار و رشت در استان گیلان، دشت مغان، شهر شماخی و شهر دربند خاک ایران را در ۱۴ آوریل ۱۶۳۸م ترک نمودند (همان: ۳۶۳).

بررسی چکامه‌ها

همانطور که بیان شد پژوهشهای اندکی هستند که بطور جدی و اساسی چکامه‌های آلمانی و لاتین پاول فلمینگ را در ارتباط با موضوع ایران مورد بررسی و واکاوی قرار داده‌اند. چکامه‌های لاتین فلمینگ را از حیث ارتباط با موضوع ایران میتوان در سه گروه طبقه‌بندی نمود: گروه نخست، چکامه‌هایی که هم در عنوان و هم در متن آن به واژه ایران یا موضوعی مرتبط به ایران اشاره شده است. گروه دوم، چکامه‌هایی که تحت موضوعی دیگر تنها در عنوان یا در پایان به نام ایران یا مشخصه‌یی از آن اشاره شده و در متن یا هیچ سخنی از ایران و موضوعات مربوط به آن به میان نیامده و یا بسیار غیرمستقیم و سربسته، به اشاره‌یی کوتاه از آن بسنده شده است. گروه سوم، چکامه‌هایی که تحت موضوعی دیگر، تنها در متن خیلی کوتاه به نام ایران اشاره کرده و به موضوعش پرداخته است. در نوشتار حاضر چهار چکامه از گروه نخست انتخاب گردید و مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

Mausolea Regum Persarum, quae visuntur Ardofilae in planitie Mediae Intrataurinae. 1637

Caria quod stupeat, miretur Nilus et omnis

Roma theatri dives honore colat,

culmen hoc intus habent ingentia nomina, reges

et Sefus, et Tamas, et Ismael, orbis amor.

Hospes, adoratis sub marmore manibus, exi,

tam firmaeque stupe parcius artis opus.

Quae tantos reges, quae te rapit hora, fatetur

insimul, haec atomos mox fore saxa meros (Lappenberg, 1863: 400).

ترجمه چکامه^۱

آرامگاه‌های پادشاهان ایرانی در اردبیل، در دشت رشته کوه تاوروس میانی، مشاهده میشوند،
سال ۱۶۳۷ م.

اوج عظمتی که کاریا مجبور شد از آن در حیرت شود، نیل مجبور شد آن را تحسین کند،
رومی که غنی از افتخار در تئاترهای خویش است، مجبور شد آن را بستاید،
منزلگاه نامهای مقتدری است که شیخ صفی، شاه طهماسب و شاه اسماعیل،
که عشق سرتاسر این گیتی‌اند، در آن آرام گرفته‌اند.

ای دوست مهمان، آنگه که این رفتگان را که زیر این بنای مرمرین هستند، تحسین کردی، بیرون
رو

و از این اندک اثر باشکوه و یک چنین هنر مسلمی در حیرت شو.
زمان، که جان چنین پادشاهان قدرتمند و تو را میگیرد،
در آن واحد اذعان میکند که این تخته‌سنگها به زودی خرد و تکه خواهند شد.

این ابیات اشاره به دیدار فلمینگ و هیئت آلمانی از بقعه شیخ صفی در اردبیل دارد. همانگونه
که مشاهده میشود، فلمینگ بقدری شیفته و مجذوب این مکان و هنر معماری بکار رفته در آن
شده که تلاش میکند آن را با شهر کاریا، رود نیل و آمفی تئاترهای روم مقایسه نماید و آن را
بسیار برتر و بالاتر از آنها توصیف کند. او در عین حال اشاره به فانی بودن و ناپایداری این دنیا
میکند و میخواهد بگوید که مرگ یک حقیقت انکارناپذیر است و چه یک فرد عادی و چه یک
پادشاه باشی، زمانی با این حقیقت روبرو خواهی شد. اندیشیدن به مرگ،^۲ زودگذری و زوال دنیا
و لذت بردن از لحظه^۳ سه درونمایه اصلی در ادبیات باروک آلمانی است که جنگهای سی ساله
و پیامدهای آن نظیر بیماریهای واگیردار، تنگدستی، آوارگی و از همه مهمتر جان باختن یک

۱. این چکامه توسط پروفیسور یورگن بلنسدورف (Prof. Dr. Jürgen Blänsdorf) استاد و پژوهشگر برجسته رشته زبان و ادبیات کلاسیک در دانشگاه ماینس آلمان (Johannes Gutenberg-Universität Mainz) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

۲. کاریا (Kāriā): ناحیه باستانی جنوب غربی آسیای صغیر است که رود مندرس آن را از طرف شمال از لیدیا جدا میکرد. سرزمین کاریا اکنون در ترکیه آسیایی قرار دارد (مصاحب، ۱۳۸۱: ۲/۲۱۳۴).

3. memento mori

4. vanitas

5. carpe diem

سوم از جمعیت جامعه آلمان آن دوران موجب پر رنگ شدن آنها در آثار ادبی این دوره شدند. در این چکامه نیز فلمینگ تلاش کرده دو درونمایه اندیشیدن به مرگ و زودگذری و زوال دنیا را به زبان خویش بیان کند.

تطابق توصیف این مکان از زبان فلمینگ با بخشی از توصیف اولتاریوس درباره آن، قابل توجه است؛ بگونه‌یی که اولتاریوس در سفرنامه خویش این مکان را اینگونه توصیف مینماید: «مقبره در زیر گنبد ساختمان نسبتاً بزرگی قرار داشت که روی در مدخل آن را با یک ورقه کلفت نقره پوشانده بودند. دستگیره‌های این در نیز از نقره بود. درگاهی جلوی در با قالی مفروش بود و اینجا نیز بایستی کفشهایمان را از پا خارج میکردیم» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۲۷). همچنین در جای دیگر اشاره به مرمر بودن سنگ مقبری بنا میکند که تأیید سخن فلمینگ است: «شبهه ضریح تماماً از لوله‌های قطور از جنس طلای ناب ساخته شده بود و از پشت آن مقبره شیخ صفی دیده میشد. سنگ قبر از مرمر تراشیده و زیبایی بود نه از طلا که برخی از ما اشتباه گزارش داده بودند، بلندی آن را من از زمین سه، پهنای آن را چهار و درازای آن را حدود نه پا تخمین میزنم که مخمل سیاه رنگی بر روی آن کشیده بودند» (همان: ۱۲۸). اولتاریوس اشاراتی نیز به مقبره شاه اسماعیل و طهماسب کرده و میگوید: «سمت چپ محوطه، جایی که ما ایستاده بودیم طاقی دیگری بود که در آن شاه اسمعیل و چند نفر از همسران پادشاه دفن شده بودند» (همانجا: ۱۲۸).

«از آشپزخانه ما را به یک باغ بزرگ و زیبا بردند، در آنجا گورهای سلطان حیدر و شاه طهماسب و سایر پادشاهان را به ما نشان دادند، این مقابر زیر آسمان لخت و بدون زیور و آرایش قرار داشتند» (همان: ۱۳۱). همانگونه که فلمینگ در چکامه خود با طبع و ذوق شاعرانه‌اش به مقبره شیخ صفی، شاه اسماعیل و شاه طهماسب اشاره کرده و به نیکی از آنها یاد میکند و این بنای تاریخی را ستوده است، اولتاریوس نیز در سفرنامه خویش هم سخن از این شخصیتها به میان آورده و هم این مکان تاریخی را توصیف کرده است. ولی این را نیز نباید از یاد برد که در کنار نام این شخصیتها آنچه که لب به تحسین و تمجید این بنای تاریخی گشوده هنر اصیل معماری ایرانی است که خشت به خشت بدست توانای معماران ایران زمین در این بنای تاریخی بکار رفته است.

Rudera Persepolis juxta Schiras, versus aquilonem.1637

Nympha, per aeternos immota putabilis annos,

et simul ingentis terror et orbis amor,

nunc pudor et tantae molis non grande cadaver,

ipsa tui tumulus, ipsa putredo tui,
hei! regina soli, coelo metuenda vel ipsi,
tantane, quo fieres ultiam talis, eras?
Firma stat et tantas facit infima terra ruinas;
inde tibi coelum mobile, jure times (Lappenberg, 1863: 387).

ترجمه چکامه^۱

ویرانه‌های تخت جمشید در نزدیکی شهر شیراز، بسوی شمال، سال ۱۶۳۷ م.
نیمف که به او اعتقاد دارند، زمانهای بی‌پایان را به آرامی پشت سر خواهد گذاشت و در آن واحد
هراس و عشق به این گیتی پهناور را.
اکنون تو شرمساری و دیگر پیکر بزرگ این بنای با عظمت نیستی. تو خود گور خویش هستی،
تو خود انحطاط خویش هستی،
آه، ای ملکی زمین، که آسمان را به هراس افکندی، اینگونه بزرگ و با عظمت بودی که در آخر
به این حال و روز افتادی؟
ضیافت در پایینترین نقطه زمین قرار دارد و اینگونه ویرانیهای بزرگی را به بار می‌آورد به این
خاطر هراس داری، پس آسمان چابک به حق برای تو.

یکی از ویژگیهای اصلی چکامه‌های فلمینگ چه در آلمانی و چه در لاتین، بکارگیری اساطیر یونان
باستان است. همانگونه که در ابیات فوق نیز دیده میشود، فلمینگ برای وصف تخت جمشید از
یکی از این اساطیر یعنی «نیمف»^۲ یا «نمف» بهره جسته و «پرسپولیس را نیمف نامیده است» (نقل
به مضمون از مترجم چکامه). در اینباره باید اظهار داشت که «یونانیان عروس را نمف مینامیدند
و این بدان دلیل بود که عروسان را سرشار از نیروی خدایان میدانستند» (پینست، ۱۳۸۰: ۵۷-
۵۸). وی در اینجا با مخاطب قرار دادن ملکه زمین، هم گذشته باشکوه وی را یادآوری میکند
که یادآور شکوه و عظمت تخت جمشید پیش از ویرانی آن بدست اسکندر مقدونی میباشد و هم

۱. این چکامه نیز همانند چکامه پیشین توسط پروفیسور یورگن بلنسورف از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

2. Nymph

حال و روز فعلیش را به او خاطر نشان می‌سازد که نشان‌دهنده وضعیت تخت جمشید پس از ویرانی است. فلمینگ در حقیقت خواسته با خطاب قرار دادن وی، علاوه بر موارد فوق، به زودگذری و زوال دنیا اشاره کند.

اولتاریوس نیز در چند بخش از سفرنامه خویش به معرفی ایران زمین پرداخته که هم به نام شیراز اشاره می‌کند و هم تخت جمشید را تحت عنوان پرسپولیس ذکر مینماید؛ برای نمونه می‌گوید: «پس از تلاوت قرآن، گلستان شیخ و بوستان وی و نیز حافظ که اثر او هم مانند بوستان از نصیحت و اندرز سرشارست خوانده میشود، این دو نویسنده و شاعر گویا با رساترین و ظریفترین گونه زبان فارسی آثار خود را نوشته‌اند، زیرا شیراز (یا تخت جمشید باستان) خاستگاه آنهاست و زبان این دیار را بعنوان مادر زبان پارسی میشناسند» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۳۰۲). وی در بخشی از سفرنامه خویش به معرفی مختصری از ایران می‌پردازد و نکته‌یی که در این خصوص حائز اهمیت است آن است که طبق گزارش اولتاریوس، هیئت آلمانی هیچگاه به شیراز و بازدید از تخت جمشید نرفته است، زیرا مسیری را که آنها برای سفر خویش در نظر گرفته بودند به پایتخت صفویان یعنی اصفهان ختم میشد. اینکه فلمینگ در ارتباط با ایران باستان بویژه مکان باستانی همچون تخت جمشید چکامه‌یی را سروده، حاکی از اطلاعات بالای تاریخی و جغرافیایی وی است. او علاوه بر این مورد، در چندین چکامه لاتین و آلمانی دیگر خویش از کشورها، شخصیتها و بناهای تاریخ باستان سخن به میان آورده است که تبحر وی را در این خصوص نشان میدهد. فلمینگ تلاش نموده که ویرانه‌های تخت جمشید را بکمک درونمایه زودگذری و زوال دنیا و بهره‌گیری از زبان شاعرانی خویش توصیف نماید.

In Volgoeostio, ad lacum Caspium.

Plaudit et austrinis volat obvia Persia velis, et favet affusa Caspia Thetys aqua.

Hinc pater Hyrcana stabat vocalis ab ulva, hinc quid arundineum sibilat uda sirynx.

It ratis a Borea feliciter acta secundo, ante per haut cursas laeta natate vias.

Vicimus, o socii, spes tot micat aurea signis.

Nobiscum facit hoc fautor olympus iter.

M. Octobr. MDCXXXVI (Lappenberg, 1863: 386).

ترجمه چکامه^۱

در دهانه رود ولگا، بر سر دریای خزر

شلپ شلپ صدا میکند و با بادبانهای آماده بسوی جنوب، یعنی ایران که انتظارش را میکشیدیم، حرکت میکند و دریای خزر بدان‌سان که آب دریا به برون تراوید، سنگینی امان را سنجید. از یکسو در نیزار هیراکانی پدر با بانگی بلند و گیرا ایستاده بود و از سوی دیگر سیرینکس با ظاهری خیس و نمناک از نی لبکش نغمه‌یی را مینواخت. این کشتی به خوبی و خوشی به جلو پیش میرود و با باد مطبوع شمالی و شادمانی، راههایی را که پیشتر پیموده نشده بودند، میپیماید.

آه ای دوستان، ما پیروز شدیم، امید زرین از نشانه‌های بیشماری میدرخشد و آسمان همچون منجی ما، این راه را به همراه ما به حرکت درمی‌آورد.

سروده شده در اکتبر ۱۶۳۶ م.

چکامه فوق، مسیر سفر هیئت به ایران را از طریق دریای خزر نشان میدهد. فلمینگ در اینجا نیز از اسطوره‌یی بنام «سیرینکس»^۲ (یک نوع نیمف زیبا) بهره جسته است. باید اضافه کرد که رود ولگا^۳ بزرگترین رود اروپاست که از «ارتفاعات والدائیسک»^۴ واقع در استان تورسک»^۵ (بریمانی، ۱۳۵۷: ۲۶). در روسیه سرچشمه میگیرد و به دریای خزر میریزد.

اولتاریوس نیز در سفرنامه‌اش، دریای خزر را اینگونه شرح میدهد: «سرزمینها، مردم و خلقهای گوناگونی به این دریا تعلق دارد و نیز دارای نامهای متفاوت است، ولی بطور کلی مورخان بر اساس ویژگیهای زمین و خلقهایی که در کنار آن سکنی دارند این دریا را هیرکانوم^۶ و کاسپیوم^۷ نامیده اند» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۳۵).

۱. این چکامه توسط پروفیسور کلاودیا وینر (Prof. Dr. Claudia Wiener) استاد و پژوهشگر برجسته زبان و ادبیات کلاسیک در دانشگاه مونیخ آلمان (Ludwig-Maximilians-Universität München) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

2. Syrinx

3. Volga

4. Valdaiske

5. Tverske

6. Hyrkanum

7. Caspium

فلمینگ در باب توصیف دریای خزر در چکامه‌های لاتین و آلمانی خویش، هم از نام «هیرکان» و هم از «کاسپین» استفاده نموده است. در توضیح مدخل دریای خزر در فرهنگ فارسی مصاحب اینگونه آمده است: «این دریا از ایام قدیم به اسم نواحی اطراف آن یا اقوام ساکن این نواحی خوانده می‌شده است. نام کنونی آن از خزرها است؛ در مآخذ یونانی و رومی قدیم دریای کاسپیا [لاتین: کاسپیوم ماره^۱ (kāspium māre)]، دریای هیرکانی [لاتین: هورکانیوم^۲ ماره (hurkānium)]، دریای آلبانیا [لاتین: آلبانوم^۳ ماره (ālbānum)] و دریای سکوتها [لاتین: سکوتیکوم^۴ ماره (skutikum)] خوانده شده است و نام کنونی آن در زبانهای اروپایی [دریای کاسپین^۵ (kāspian) و امثال آن] از نام لاتینی کاسپیوم ماره گرفته شده است» (مصاحب، ۱۳۸۱: ۸۹۳/۱).

توضیح فوق هم همانند اولتاریوس، در وصف دریای خزر به دو نام دیگر این دریا یعنی دریای کاسپیا و دریای هیرکانی اشاره میکند. ولی نکته‌ی که در آن حائز اهمیت است این است که نامهایی که به دریای خزر نسبت داده شده، برگرفته از نام نواحی یا اقوام ساکن آن است و فلمینگ هم با شناخت به این موضوع توانسته با ظرافت خاصی به نام باستانی این منطقه یعنی هیرکان اشاره نماید. در تکمیل این موضوع در فرهنگ نام برده در مدخل جرجان چنین آمده است: «جرجان (jorjān) صورت عربی شدی گرگان (gorgān)، نام باستانی آن هورکانیا (یونانی: hurkāniā) یا (بصورت فارسی مقتبس از اروپایی) هیرکانی (hirkāni) یا هیرکانیا، ناحیه و ولایت قدیم ایران در گوشه جنوب شرقی دریای خزر، مطابق ولایت استرآباد» (همان: ۷۳۳ / ۱).

بنابر گزارش اولتاریوس، هیئت اعزامی بدلیل مواجه شدن با طوفان در دریای خزر مجبور شد برای رسیدن به ایران، زمانی را برای بهبود شرایط جوی در این دریا به انتظار بنشیند: «در ۲۲ اکتبر ۱۶۳۶ م. طوفانی عظیم از سمت دریا آن هم از سمت جنوب شرقی آمد بطوری که آب دریا به اندازه نُه پا به بالا آمد و چونکه این طوفان پنج روز کامل ادامه داشت، مجبور شدیم مدت زمان طولانی را در مکانی لنگر بیاندازیم» (Olearius, 1656: 388).

با توجه به توضیح فوق، فلمینگ در این چکامه بیتابی و شوق رسیدن خویش و هیئت اعزامی را به ایران پس از مدتها انتظار و مواجهه با طوفان در دریای خزر توانسته بخوبی توصیف نماید.

1. Caspium Mare
2. Hyrcanium
3. Albanum
4. Scythicum
5. Caspian

Marmoricidinae juxta Arsaciam , nunc Caswin.1637. Juni.

Transeo, sed tristis, sed amoris plenus et irae.

Tam mihi diversae jam nocuere vices.

Tam procul atque diu dilectis absumus arvis, nec minus urget iter, nec minus urit amor.

Non rogo, Dii lapidum, molles mihi sitis; ut ultra

durem, me vobis assimilate, rogo (Lappenberg, 1863:448).

ترجمه چکامه^۱

معادن سنگ مرمر در نزدیکی ارساچا که امروزه قزوین نام دارد. ژوئن ۱۶۳۷ م.
میگذرم، اما غمگین و لبریز از عشق و خشم.
یک چنین فراز و نشیب احساسی به زیانم تمام شد.
مدتهاست از دیاران محبوب بسیار دورم.
نه کمتر راه مرا بسوی میهن میخواند و نه کمتر عشق به میهن در من میسوزد.
من از شما، شما ای ایزدان سنگی، نمیخواهم که با من مهربان باشید؛ تا اینکه
همچنان سرسخت بمانم. از اینرو از شما میخواهم.

همانگونه که در عنوان هم دیده میشود، در این چکامه نام قزوین بچشم میخورد. طبق سفرنامه^۱ اولتاریوس این شهر هم در مسیر رفت و هم در مسیر برگشت از اصفهان بر سر راه هیئت بوده است. فلمینگ در عنوان چکامه با ظرافت و هوشمندی به ارساچا، نام باستانی قزوین اشاره میکند. اولتاریوس در سفرنامه^۲ خویش در این خصوص اینگونه مینویسد: «شهر قزوین در قدیم گویا آرزاتیا^۲ بوده است» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۵۳). ولی نکته‌ی که نباید در اینجا از آن غافل ماند، این است که فلمینگ نام ارساچا را بیهوده بیان نکرده و خواهان آن بوده که مخاطب را به تأمل هم در نام باستانی و هم در پیشینه^۳ تاریخی قزوین وا دارد. در این خصوص بیان شده است: «قزوین

۱. این چکامه توسط پروفیسور تورستن بورکارت (Prof. Dr. Thorsten Burkard)، استاد و پژوهشگر برجسته^۳ زبان و ادبیات لاتین در دانشگاه کیل آلمان (Christian-Albrechts-Universität zu Kiel) از زبان لاتین به زبان آلمانی ترجمه شده است.

را در نوشته‌های قدیم اروپا شهر باستانی ارساس یا ارساسیا و در تواریخ یونان همان شهر قدیمی را ژیا دانسته‌اند» (حمیدی، ۱۳۸۰: ۱۳). همچنین در جای دیگر آمده است: «قزوین همان شهری است که برای نقشه‌برداران باستان با نام آرساسیا^۱ یا آرسیساکا^۲ شناخته شده بوده که استرابو اشاره به برگرفتن از نام آرساس^۳ دلاور ایرانی دارد که در اینجا فرمانروایی میکرد» (Herbert, 2005). در اینجا مقصود از آرساس همان ارشک، بنیانگذار سلسله اشکانیان میباشد و استرابو^۴ تاریخ‌نگار و جغرافیدان برجسته یونانی نیز به این مطلب اشاره کرده است. واژه «Arsacia» چه در تلفظ زبان لاتین که «آرساچا» و چه در زبانهای دیگر به تلفظ آن زبانها خوانده شود، نام باستانی قزوین و بیانگر تاریخ و تمدن باستانی این نقطه از ایران زمین میباشد و همانگونه که پیشتر اشاره شد، فلمینگ با معلومات بالای خویش و طبع شاعرانه‌اش توانست این مطلب را به سبک و سیاق خویش بیان نماید. اولتاریوس نیز در توصیف قزوین در سفرنامه‌اش آورده است: «پیش از این پادشاهان اقامتگاه خود را قزوین قرار داده بودند. برخی نوشته‌اند که شاه طهماسب اولین کسی بود که مقر خود را از تبریز به قزوین منتقل کرد، ضمناً اضافه میکنند که شاه اسماعیل و نه شاه طهماسب کاخ سلطنتی با شکوهی را که هنوز هم در میدان بزرگ شهر دیده میشود، جنب باغ بزرگی بنا کرده است» (اولتاریوس، ۱۳۸۵: ۱۵۴). فلمینگ در چکامه‌های خویش از یک طرف از اشتیاق رسیدن به ایران و از طرف دیگر از سختیها و اتفاقات این سفر و بویژه دوری از وطن سخن میگوید. او در این چکامه توانسته بخوبی به این موضوع بپردازد، بطوری که در اینجا هم از عشق سخن میگوید و هم از خشم و بیان میدارد که این دوگانگی و در واقع فراز و نشیب در احساساتش، وی را خسته و آشفته و پریشان خاطر کرده و آرزومند آن است که دوباره هرچه زودتر به میهنش بازگردد. اولتاریوس اشاره‌یی به این معادن مرمر و محل آنها نکرده است، اما فلمینگ همانند اینجا در یکی از چکامه‌های آلمانی خویش هم به نام باستانی قزوین اشاره داشته و هم زیبایی سنگ مرمرش را ستوده است. دور از تصور نیست که دیدن این معادن و بخصوص درخششان زیر پرتوی آفتاب وی را به اندیشیدن و سرودن این چکامه پرمعنی واداشته است. زیرا از سویی زیبایی وصف‌ناپذیر این سنگ زینتی و از سوی دیگر مقاومت و سختی آن در برابر باد

1. Arsacia
 2. Arsisaca
 3. Arsaces
 4. Strabo (Στράβων)

و باران و آفتاب به او این درس را داده که این زیبایی بینظیر از تحمل سختیها و ناملایمات بدست آمده و همین باعث شده که وی را در ادامه سفر و مبارزه با ناملایمات و شرایط سخت سفر مصمم سازد بگونه‌یی که بازتاب این تفکر در پایان چکامه پرواضح است.

نتیجه‌گیری

بازتاب نشانه‌هایی از نام، فرهنگ، تاریخ و تمدن یک سرزمین در آثار شخصیت‌های ادبی سرزمینی دیگر، یکی از موضوعات حائز اهمیت برای پژوهش بشمار می‌آید. کشورمان ایران از دیرباز بدلیل داشتن پیشینه تاریخی و فرهنگی کهن همیشه مورد توجه بخش اعظمی از تاریخ‌نگاران، باستان‌شناسان، جغرافیدانان، سیاحان و ادبا بوده است. در نوشتار حاضر نیز تلاش شد که نمونه‌یی از اینگونه پژوهشها در ارتباط با موضوع ایران نشان داده شود. پاول فلمینگ که در زمره شخصیت‌های برجسته ادبی آلمان بویژه دوره ادبی باروک آلمانی محسوب میشود، یکصد و سیزده سال پیش از تولد گوته، این شخصیت بلند آوازه و منحصر به فرد ادبی قرن هجده و نوزده میلادی، پا به خاک سرزمین عزیزمان ایران گذارد و پیش از آنکه گوته تحت تأثیر اندیشه حافظ قرار بگیرد و دیوان غربی- شرقی^۱ خویش را به تأسی از دیوان وی بسراید و در آن به ستایش از کوه پر عظمت دماوند بپردازد، هفده ماه تمام در آن زندگی کرده و با تمام وجود و احساسش آن را لمس نموده و با تجربه واقعی و عینی خود هم از خوبیها و خوشیها و هم از مشکلات و سختیها سخن گفته است. وی در برخی از چکامه‌های سروده شده خویش به زبان آلمانی و لاتین به ایران زمین پرداخته و امید است که بتوان تمامی این چکامه‌ها را در نوشتارهایی مستقل مورد بررسی و واکاوی قرار داد. البته از این نکته نیز نباید غافل ماند که انجام اینگونه پژوهشها همواره با مشکلاتی همراه است، از جمله محدودیت منابع کتابخانه‌یی که روند انجام پژوهش را کند میسازد. اما باید به این نکته توجه داشت که اهمیت اینگونه پژوهشها که از یک طرف ریشه در ایران و از طرف دیگر ریشه در سرزمین دیگری دارد در اینجاست که میتواند بمثابة روزنه‌یی برای تعمیق روابط فرهنگی دو کشور باشد و نقش بسزایی در این خصوص بازی کند. انجام یک چنین پژوهشهایی [همچون نوشتار حاضر] میتواند علاوه بر بازخوانی تاریخی روابط گذشته این دو کشور، بالاخص روابط فرهنگی، فتح بابی برای گفتگوها و تحقیقات بیشتر در این زمینه میان

دو طرف باشد و در عین حال پیوندهای دوستی میان آنها را تحکیم بخشد. از سوی دیگر، با انجام اینگونه پژوهشها میتوان اهمیت موضوع ایران و دیدگاههای مطرح شده نسبت به آن را در آثار شخصیت‌های غیرایرانی، بویژه شخصیت‌های ادبی یافت و در این خصوص آگاهی پیدا کرد.

منابع فارسی

کتابها

- اولثاریوس، آدام؛ سفرنامهٔ آدام اولثاریوس (ایران عصر صفوی از نگاه یک آلمانی)، ترجمهٔ احمد بهپور، تهران: انتشارات ابتکار نو، چاپ اول، ۱۳۸۵.
- بریمانی، احمد؛ دریای مازندران، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- پینست، جان؛ شناخت اساطیر یونان، ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- حمیدی، محمد رضا؛ تاریخ مطبوعات قزوین، قزوین: انتشارات طه، ۱۳۸۰.
- مصاحب، غلامحسین؛ دایرةالمعارف فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد اول، چاپ سوم، ۱۳۸۱.
- _____؛ دایرةالمعارف فارسی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، جلد دوم، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

مقاله

- تقی‌زاده انصاری، شهرام؛ «اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی از نگاه ژرمنها»، ماهنامهٔ زمانه، سال ششم، شماره ۶۰، شهریور ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی

- Herbert, Thomas: Travels in Persia: 1627-1629. London and New York: Routledge Curzon, 2005.

منابع آلمانی

- Brenner, Peter J, Der Reisebericht in der deutschen Literatur. Berlin: De Gruyter Verlag, 1990
- Geier, Wolfgang, Russische Kulturgeschichte in diplomatischen Reiseberichten aus vierjahrhunderten. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, 2004.
- Lappenberg, Johann Martin (Hrsg.), Paul Flemings Lateinische Gedichte. Stuttgart: Bibliothek des Literarischen Vereins in Stuttgart, 1863.
- Lappenberg, Johann Martin (Hrsg.), Paul Flemings Deutsche Gedichte. Stuttgart: Bibliothek des Literarischen Vereins in Stuttgart, 2 Bde., 1865.
- Oesterley, Hermann (Hrsg.), Die erste schlesische Schule II. Paul Fleming, Friedrich von Logau und Adam Olearius (Deutsche National-Litteratur, historisch kritische Ausgabeherausgegeben von Joseph Kürschner. Bd. 28). Berlin und Stuttgart: Verlag von W. Spemann, 1885.
- Olearius, Adam, Vermehrte Neue Beschreibung Der Muscowitischen vnd Persischen Reyse. Schleswig: Gedruckt in der Fürstl. Druckerey durch Johan Holwein, 1656.
- Polaschegg, Andrea, Der andere Orientalismus. Regeln deutschmorgeländischer Imagination im 19. Jahrhundert. Berlin: De Gruyter Verlag, 2005.
- Szyrocki, Marian, Die deutsche Literatur des Barock. Ditzingen: Reclam Verlag, 2010.